



چنین دانش‌هایی به این معناشناسی است که ما را از چیره دانش‌ها یا شناخت‌هایی تعلیمت خواهد. ما می‌سازند این فصل نکته منجوری است که مورد نظر این نوشتار است. در این مطالعات فرهنگی به منزله ساختاری شناختی و سازوکاری برای تولید معرفتی معتبر و معرفتی انتقادی.

عدم تعلقات رشتنای و حوزه‌های تازه نظر شمارا به اهداف و گستره‌های جانبی کم که زورنال مطالعات فرهنگی است. یکی از معتبرترین نریات این حوزه به برای حوزه در نظر گرفته است مطالعات فرهنگی است. زورنالی بین‌المللی است که رابطه میان رویه‌های فرهنگی، زندگی روزمره و زمینه‌های مادی اقتصادی، سیاسی، جمع‌جمایی و نظری را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد. این زورنال از طریق تشویق افرادی که کشف گفتگو به قلمرویی تازه و بکر با یکدیگر و گفت‌وگوهای سیاسی بر و انتقادی و تحلیلی را می‌کنند به علاقه این زورنال، مداخله در فرآیندهای راه، دفع‌قرار داده است که از طریق آنها تکنیک‌ها و نهاد‌های موجود ساختار قدرت باز تولید می‌شوند. ادراک اینها با مقاومت آمورتی می‌گیرند و تغییر می‌یابند.

مطالعات فرهنگی، همان طوری که در عبارت بالا آمده است، چندان مشخص به مرزهای تشبیه‌شده رشتنای نیست. همیشه گفته می‌شود که مطالعات فرهنگی بین رشتنای فرار از تعاریف غیررشتنای، پسررشتنای و گذر فرابین‌رشتنای است. این ادعا امکانی را برای مطالعات فرهنگی فراهم می‌کند که قلمروهای تازه‌ای را پیکشاید و در ترکیب با علوم و دانش‌های دیگر ساختارهای جدیدی را برای بررسی و مطالعه پیکشاید. نمونه این قلمروهای جدید دانش، پیوند میان مطالعه انت فرهنگی و تعالیم و تربیت انتقادی یا علوم است.

این خصیصه مطالعات فرهنگی سبب شده تا در اینجا یادمانه گسترده‌ای از روندها و مفاهیمی مواجه باشد. حیم که حاصلت بین رشتنای مطالعات فرهنگی آنها را بر چتر خود ترکیب کرده است. این ادعا این ویژگی، به عنوان گسترش امکان‌های مفهومی در درک زمینه‌های اجتماعی یاد می‌کنیم.

به علاوه، حاصلت بین رشتنای مطالعات فرهنگی به وضعیتی در این حوزه دامن زده است که می‌توان از آن به پاورالیسم نظری یاد کرد. همان طوری که «پانگلیس» اشاره کرده است، می‌توان در مطالعات فرهنگی به نظرهای مسلط اشاره کرد فقط کافی است به دامنه وسیع نظریاتی اشاره کنیم که در طول حیات گذشته‌ها در این حوزه موثر واقع شدند. مارکسیسم، فرهنگ‌گرایی، ایده‌های انیس و فلسفی، پسا ساختارگرایی، فلسفه پسا مدرن، انسان‌شناسی متن، گمرا و تفسیری و روان‌شناسی.

پسا ساختاری همه اینها به سبب شده‌اند تا تصویری که ما از این حوزه در ذهن داریم پیکشاری از یک حوزه چند رشتنای (multi-disciplinary) باشند که موضوعات مختلفی از رشتنای نظری انسان‌شناسی، فلسفه، جامعه‌شناسی و شناخت‌های مختلف فلسفه را شامل می‌شود.

توجه به تفاوت‌ها مطالعات فرهنگی، محصول نوعی تحول در ساختارهای شناختی است که از آن به ساختارهای شناختی ارزش محور یاد کردیم. ارزش‌ها ما را به مفهوم تفاوت رشتنای می‌کنند. از این رو، مطالعات فرهنگی انسان‌شناسی نوعی ناختم از قلمروهای متفاوت راه به دست می‌دهد. به همین دلیل، مطالعات فرهنگی نمی‌تواند از طریق فراتر و بدون سوگیری باشند. از این ویژگی می‌توان به حیثیت و «کنش‌دهی» مطالعات فرهنگی در قیاس با برخی به شاخه‌های علوم اجتماعی نظیر جامعه‌شناسی یاد کرد. این خصیصه مطالعات فرهنگی سبب شده تا ما در این زیررشته‌ها، خود مطالعات فرهنگی را «حوزه‌های دگماتیک انتقادی» بنامیم که در آن «هیچ نوع از ادعای وجود ندارد در مطالعات رشتنای تم‌پیشانی از این

اینجا هم به موضوعیت داشته‌است که در واقع این بکره نظری بر تغییر جهان به سمت و سوی جهانی است. این موضوع بر برای فورمانسیون قرار می‌گیرد تا سازی که از زمان ریموند ویا را می‌همیشه مورد توجه بوده است. این تمایز به حاصلت ویژه مطالعات فرهنگی بر می‌گردد که در آن همیشه تلاش شده تا از آن، مادی و معین شدن مرزهای رشتنای اجتناب شود. اگر چه می‌توان مطالعات فرهنگی را به خاطر ظهور برخی فرآیندهای رشتنای ش. حین ملاقات کرد. اما گریز از آن، بخشی از اعمال و اهداف در این حوزه بوده است. همان طور که بعداً خواهیم دید، حاصلت پژوهش‌های مطالعات فرهنگی، بخشی از امکان‌های این حوزه برای ارائه نظریه‌های انتقادی است.

پروژه‌یوسون مطالعات فرهنگی همان طوری که گریز بود گفت‌است. راهی به سوی برساختن تاریخ سیاسی، اکنون به شیوه‌های خاصی است که از آن به زمینه محور است. از این روست که وی زمینه‌گرایی و اصالت متطبیع تاریخی را از آژورگی منحصراً به فرد مطالعات فرهنگی بر می‌شمارد. این آژورگی مایع «باز تولید فرایع جهان» شامل گرایش و ذات‌گرایی است که حاصلت رویه‌های مسلط تولید شناخت بوده است. رویه‌هایی که مناد برکت نظریه موجود در جامعه و از نظر منزل می‌کنند و مطالعات فرهنگی البته در حد تقلیل آنهاست. از این رو، مطالعات فرهنگی دانش‌هایی تولید می‌کند که هر مسرد حقیقت تاریخی معینی صالقی است.

# همیشه در تغییر

امکان‌های مطالعات فرهنگی به عنوان دانشی انتقادی

محمد رضایی

مطالعات فرهنگی از ابتدا به عنوان حوزه‌ای بین رشتنای و انتقادی تعریف شده است که بررسی آن‌ها مستلزم نقد ادبی (منتقدان فرهنگی) و چپ‌نویس، موبد این نکته است. اما در مورد مطالعات فرهنگی اخیراً گفته می‌شود که به دلیل دور شدن از ریشه‌های مارکسی و تعلقات متن‌انگاران، رویه انتقادی خود را از دست داده است. قدر مسلم اینکه مطالعات فرهنگی برداشت دیگری از نقد اجتماعی را مطرح می‌سازد که احتمالاً سازگاری بیشتری با شرایط اخیر جوامع سرمایه‌داری دارد. در این نوشتار، سعی شده تا برخی امکان‌های انتقادی مطالعات فرهنگی، با وجود ایرادهای وارد شده بر آن، مطرح شود.

مطالعات فرهنگی «پروژه‌یوسون» «طور ماسون» مطالعات فرهنگی خود را پروژه‌ای سیاسی تعریف کرده است. مفهوم پروژ به در اینجا راه‌گشا است. استوار تهال (1989) بر خسی از خصیصه‌های پژوهش‌های مطالعات فرهنگی را نشان داده است. به طور کلی، که نام، با جهت خود را تغییر می‌دهد.

حوزه‌های که در تلاش است تا «خود را نوعی، مداخله نظری، به سبب توسعه دهد» به دست‌گامی نظری و روش‌گامی که سعی دارد در فن معلوم و تربیت وارد شود که در گه‌ری فعلی افراد و گروه‌ها را طلب می‌کند.

نگاهی که تلاش می‌کند در جهان نهادی‌ای که در آن استقرار یافته است، تفاوت ایجاد کند.

مطالعات فرهنگی هر دو زمینه آمیزگامی و انگلیسی، نه فقط به سبب آنکه شکوه توسعه نظری درونی‌اش گامی می‌بهرت گرفته بوده است بلکه از آن روی که مطالعات فرهنگی مضامین سیاسی و نظری را در نوعی حل ناپذیری هیستوریک و تنشی با هم نگاه داشته است. همه توجهات را به سوی خود جلب کرده است.

روش‌نگری، انتقاد بر این است که این دو کار با هم هم‌پوشانی دارند. در کنار یکدیگر نند از هم‌دیگر پاد می‌گیرند و از روش‌های هم‌پوشانی می‌برند. اما این دو یکی نیستند. به دشواری ایجاد رویه انتقادی و فرهنگی ناب‌پژ می‌گردد که نظریه تولید گونه‌هایی از کارهای سیاسی، روش‌نگری را کند است. که تلاش نمی‌کند خود را در قالب «سرا روایت کلانی» از شناخت‌ها در چهار چوب سبب‌ها محدود کند.

سرد این پروژه نظریه و سیاست در کنار هم‌پوشانی از همین رو، حال از سیاست نظریه سخن می‌گوید که در آن به نظریه هه به معنی، جان از ادعای معنوف به معنی، بلکه به معنای مجموعه‌های از معارف و معنی شده، چالش‌انگیز و تاریخی که مجبور به سیاحت به شیوه‌های گفت و شنودی است. «تکرار به می‌شود. همچنین به نظریه و سیاست به منتهی تکراری انگلیسی می‌شود. که هزاره به مداخله در جهانی می‌فهمید تا بتواند در آن تمایزاتی ایجاد کند و ناگزیری یک، خار و در آخره کپسول‌های که نه‌پژ به توضیح روش، خنجرانه را می‌یابد. به چند چنین می‌گدیشم که به‌طور کلی نظریات وجود دارد میان مهم سیاست کار روش‌نگری و جایگزین ساختن کار فکری به جای سیاست.

به‌طور کلی نگاه به مطالعات فرهنگی به منزله پروژه، جاری از امکان‌های نظریه انتقادی را به آن اصطلاحی کند.

اول اینکه این مفهوم نظریه بر تغییر جهان است و پادآور جمله معروف مارکس: کار روش‌نگری در

مطالعات فرهنگی

ارتد کسی هست که در بالا از آن یاد کردیم در اینجا منظورمان گسترده‌گی موضوعی است که سبب شده تا مرزهای مطالعات فرهنگی را به روی موضوعاتی بگشاید که تاکنون توجهی به آنها نسی شده است برخی از این موضوعات به دلیل سرسختی‌های رشته‌ای که گاه خصطنی ایدئولوژیک پیدامی کرده از نظر دور مانده بودند نظیر پرداختن به صدهای خاموشی که در مطالعات فرهنگی از جمله تأکیدات محسوب می‌شود.

این گسترده‌گی، گاه پاشنه آشیل مطالعات فرهنگی است در واقع پرداختن به همه چیز، هر پارای اولت معضلات عدم پرداختن به چیزی تلقی می‌شود. شاید این یکی از مهم‌ترین ندها به مطالعات فرهنگی باشد اما این گسترده‌گی موضوعی در پارای اولت معضلاتی دارد، چهاره جاسون - سدیور هرگز مطالعات فرهنگی معاصر در میانه دهه ۱۹۸۰ - از جمله طرفداران آن محسوب می‌شود. به اعتقاد وی، پیچیدگی و گسترده‌گی موضوعی با همان سیالیت مطالعات فرهنگی نشان از پیچیدگی محقره فرهنگ دارد. مطالعات فرهنگی مفهوم دقیقی نیست اما این را نباید مشکل مطالعات فرهنگی تلقی کرد چون دقیق سازی این مفهوم به معنای حذف پیچیدگی‌های این مفهوم، کاهش توانمندی‌های مطالعات فرهنگی برای مطالعه قلمروهای متفاوت زندگی روزمره و بنابراین عدم حضور در این هرصه است این ایده به شکلی دیگر جو یزدی و پلیس هم دیده می‌شود به این معنا که واقعیت اطراف ما هرروزه به نحو فزاینده‌ای پیچیده است و بنابراین مطالعات فرهنگی چاره‌ای ندارد که عناصر نامتجانسی را بر کنار یکدیگر قرار داده و آنها را مطالعه کند.

دلالت این بحث برای مطالعات فرهنگی به منزله نظریه‌های انتقادی آن است که مطالعات فرهنگی فضاهای گسترده‌تری را برای بررسی در اختیار می‌دهد این گسترده‌گی حوزه‌های تحقیق در قیاس با سنت‌های انتقادی قبلی، شکست‌ناپذیر است. مهم‌لا به واسطه این گسترده‌گی است که ما می‌توانیم نظریه‌های فرهنگ شده نظریه‌های انتقادی از نوع مکتب فرانکفورت از یک طرف و مطالعات فرهنگی از سوی دیگر فرق می‌کنیم. همان طور که می‌فایم، مطالعات فرهنگی تلفیقی وسیع‌تری از فرهنگ دارد که ملی آن مرز میان فرهنگ والا و پست را کنار می‌دهد و حوزه‌های جدیدی را وارد مطالعات انتقادی خویش می‌کند از آن جمله است مطالعات نامیسون، ویلیامز و هوگارت در بدو پیدایش مطالعات فرهنگی.

گشودگی سلب مطالعات فرهنگی به روی نامسکونی است تفاوت‌ها فاهام‌ها و سیالیت همان طور که گفته شد - حاصل نوع نگاه به فرهنگ است در اینجا فرهنگ محصول یا تلخ تنظیمات صرف حوزه اجتماع یا امر اجتماعی تلقی نمی‌شود. همان طور که دورینگ اشاره کرده است تحقیقات جامعه‌شناختی هر باره فرهنگ متضمن توصیفی عینی از نهادها هستند که آنها را به گونه‌ای تصور می‌کنند که به نظام منظم وسیع‌تری تعلق دارند در یک چنین نگاهی، پدیده‌های فرهنگی سرشته واقعی خودشان را که اموری ناممکن، مبهم و سیالند، از دست می‌دهند.

**دو گویی (مداخله) سیاسی اخلاقی**  
مطالعات فرهنگی، آذخنده سیاسی دارد که به تعبیر دورینگ، نهاده به سیاست و ذهنیت است این مهم بر برابر برداشتی از دانش قرار می‌گیرد که بر اساسی ساختارهای صرفی حقیقت محوری می‌باشد. عینی، بی طرف و خنثی باشد از این زاویه، حتی مطالعات فرهنگی به دنبال تمهیر هر ساختارهای تولید شناخت و معرفت هر جامعه است. به عبارت دیگر مطالعات فرهنگی نه فقط خودمحصول نحول هر ساختارهای دانش است که در بالا از آن یاد شده بلکه هر حد است ناساختارهای اجتماعی و البته سوانته تولید دانش و شناخت در زندگی روزمره و از گرگین سازده همان طوری که «هوستون

بلیار کر» گفته است. مطالعات فرهنگی را می‌توان نظر‌های تولید شده متفکرانی داشت که «تولید دانش نظری را عملی سیاسی قلمداد می‌کنند». این جایگاه نظری، حاکی از ویوندی مستحکم با مجموعه‌ای از کنش‌های فرهنگی جمعی است که حول موضوعاتی همچون طبقه، جنسیت، نژاد، مسائل جنسی و سن سازمان‌دهی می‌شوند. اطمی دهه‌های ۷۰ و ۸۰ میلادی بسیاری از نویسندگان مطالعات فرهنگی، جاه طلبانه می‌خواستند نظر خود را با چنینش‌های سیاسی از بیاط دهند این امر در بی مدل روشنفکر «راگنیف» رخ داد»<sup>۳۰</sup>

حاصل چنین رویکردی در مطالعات فرهنگی، تأکید بر مفهوم بازنامایی، مطالعات رسانه و ایدئولوژی است. تا آنجا که مطالعات فرهنگی را گاه مطالعات ایدئولوژی نیز خوانده‌اند. از این منظر مطالعات فرهنگی امکان‌های زمانی را پیش روی نظریه‌های انتقادی می‌نهد. جفایه بحث مطالعات فرهنگی در این مورد، همان طور که «پوش پست» (۱۹۸۸) گفته - «طبیعت ذاتی»<sup>۳۱</sup> از مسوری است که به نحوی ایدئولوژیک، طبیعی بدست می‌شوند این نوع نگاه به فرایند تولید شناخت، ادامه سنت نظری انتقادی‌ای محسوب می‌شود که در نظریه‌های مکتب فرانکفورت و اندیشمندی چون لوکاچ دیده می‌شود. در این سنت نیز شناخت معتبر، امر آری برای گشتن از طبیعت واقعی، نه بر می‌شود نتیجه مستقیم این نوع شناخت انتقادی، در پارای اولت به منزله کنک رساندن به گردهای حاشیه‌ای در جامعه است طوری که وضع موجود را موردی طبیعی نشانسته و به آنها امکان دحالت و تغییر امور را می‌دهد.

اما مطالعات فرهنگی خود را محدود به سیبک‌های نظری و انتقادی، نوار کسب، مکتب فرانکفورت و حتی نواوری‌های منهوری هابرماس نمی‌سازد دلایل بسیاری برای این تفاوت وجود دارد که ورود به آنها از حوصله این بحث خارج است.

**مرکزیت سیاست بازنامایی و سیاست فرهنگی**  
مطالعات فرهنگی بر نامه‌های سیاسی متنوعی را در دستور کار دارد یکی از مهم‌ترین این بر نامه‌ها که امکانی برای مطالعات فرهنگی انتقادی است توجه به سیاست فرهنگی به معنای جایگاهی است

که تولید و مبارزه بر سر قدرت در آنجا رخ می‌دهد. سیاست فرهنگی در مطالعات فرهنگی با مفهوم بازنامایی نقد ساختارهای تولید دانش و برابری گروه خورده است. همان طور که می‌دانیم بازنامایی به معنای کلی است هم با معنای نشانه‌شناختی و هم سیاسی دارد. در فرایند اول، به معنای ارائه نوسوری معین از واقعیت بر کسلس فرارادنی معین است. این مفهوم هر برداشت سیاسی، نش، به معنای نمایندگی است که ملی آن کسی یا گروهی، نمایند، سختگو یا تصمیم گیرنده کسی یا گروهی دیگر می‌شود.

تا آنجا که به بازنامایی مربوط است، مطالعات فرهنگی هدف‌گذاری دارد. هشتادایی فرایندی که ملی آن فرارادهای معینی به معنی نظام‌مند انتخاب می‌شوند تا جهان اجتماعی را بازناما کنند و از این رو، فهم شیوه‌های است که در آن نهادی بازنامایی هاجر عوم، نماینده نامصرفاً، روشنفکر برخی و نمایش غلط نقطه نظر برخی دیگر است. فرض بنیادی مطالعات فرهنگی این است که نمایش غلط<sup>۳۲</sup> با عدم نمایش، شکلی از نگرانی را پدید می‌آورد که مطالعات فرهنگی این امکان را پیدا می‌کند تا در توصیفات خود، جامعه به آن بهر مارد و با آن مبارزه کند. بنابراین، مطالعات فرهنگی پروژه‌ای خاص و تاریخی علیه نابرابری‌های نوظهور و مبارزه بر سر عدالت است.

خاص بودگی، پروژه مطالعات فرهنگی برای ره، چنین به عدالت را باید در حوزه‌های جدیدی جستجو کرد که مطالعات فرهنگی آنها را گشوده است. از این حیث، مطالعات فرهنگی نه فقط از سلف مارکسیستی خویش بلکه از نظریه‌های اخیر عدالت نیز متمایز می‌شود. مطالعات فرهنگ، بی‌ضمن به رسمیت شناختن و بهیسی پنداشتن اهمیت عدالت توزیعی و سلب حقوق، قضای جدیدی را می‌گشاید که در قالب به رسمیت شناخته شدن فرهنگی مطرح می‌شوند. این مفهوم، همیشه مفهوم بازنامایی است و در ادامه به این مهم پرداخته می‌شود.

فرایند به خوبی نسبت ۲ مفهوم بازنامایی و عدالت را هر قیاسی که میان نظر مارکس در باب استثمار و مفهوم بازنامایی در مطالعات فرهنگی ایجاد کرده نشان داده است. هر عدالت‌خواهی مارکس نشان داد که فراتر از فراراد کار (که اکثر آنها استبداد به برابری میان دو طرف است)، رابطه‌ای استثمار می‌آورد در عین حال واقعی وجود دارد که از هکنتر آن مالک‌پرور تولید در واقع تیوری نیز یکی کارگران را مالک می‌شود و به این ترتیب محصول اکثری را به پندامی می‌دهد. مطالعات فرهنگی نیز تعیری مشابه دارد. مطالعات فرهنگی نشان می‌دهد که ابزارهای مطالعات فرهنگی توسط دیگران تصاحب می‌شود. این واقع، صاحب ابزارهای تولید فرهنگ می‌تواند این ابزارها را به استثمار کشیده و به این ترتیب، شای و منزلت و آزادی ملی را به پندامی دهد همان طوری که می‌دانیم مارکس فرایندی را توصیف می‌کند که ملی آن، آید سیاسی از خوددیگانی رخ می‌دهد. به طور کلی، این مفهوم بر فرایندی اشاره دارد که انسان کنترل خود بر امور را از دست می‌دهد. در مطالعات فرهنگی نیز می‌توان ادعا کرد که ابزارهایی که مورد سوءاستفاده واقع می‌شوند، استقلال ما را تهدید می‌کنند و عزت نفس ما را به معاذره می‌نمایند این برداشت در مطالعات فرهنگی، وابسته به مفهوم از دست‌رسی به ابزارهای بازنامایی گروه‌های مختلف در جامعه است. در اینجا نیز دعوی هوبشکی تاریخی دیده می‌شود: دعوی و کشمکش میان دارا و نظار آسان این بار دعوی بر صبر ابزارهای تولید مادی نیست بلکه ابزارهای بازنامایی، موضوع کشمکشند گروه‌هایی که به این ابزارها دسترسی دارند چه بازنامایی نشانایی از گروه‌های فاقه دست‌رسی ارائه کنند یا اساساً ابزارهای آنها را از نظر دور دارند.

زمانی که بحث از ابزارهای بازنامایی در میان است، آرمان مطالعات فرهنگی می‌تواند استیضای حقوق همه شهروندان برای دسترسی به امکان‌های ساخت و عرضه ابزارهایشان باشد. در واقع، عدم توانایی در تکوین و شکل دادن به ابزارهای خود، به معنای محروم ساختن فرد از خودش است که در عوض، محنت اجتماعی و واقعی را ایجاد می‌کند. از این رو است که بازنامایی، مبارزه با قالب‌های مناسبت تحریف شده‌ای می‌برد که «ارزش افزوده‌ای را برای کسانی به وجود می‌آورد که ابزارهای بازنامایی را در اختیار دارند».

متن گزایی مطالعات فرهنگی را باید از این زاویه مورد بررسی قرار داد. عموماً مطالعات فرهنگی با این نقد مواجه است که به شدت متن گراواز این رو «هنگامی» است به این معنا که به جای پرداختن به سیبک واقعی، همه هم خود را مصروف رمزگشایی متون کرده است اما طرفداران مطالعات فرهنگی یا تکیه بر اهمیت زبان در زندگی روزمره، به این نتیجه می‌رسند که سیاست هویت‌بخش مهمی از مبارزات امروز را تشکیل می‌دهد. از همین

زاویه ابزارهای سیاسی در خور به نقد مسوکال فراهم می‌کند. مبنی بر اینکه چه چیز فاقه پندامی‌های معرفتی و اخلاقی مشخص است و بنابراین چه چیز است و ضعف است. اما این استدلال می‌کند که این درست است که چه چیز جدید نمی‌تواند دعوی سیاسی اش را با نکیه بر پسوان‌هایی مشخص توجه کند (دعوی مطلق در باب حقیقت و اخلاقی) اما بر آن سبب مطالعات فرهنگی نشان داده است که کنش سیاسی، نیازی به پندامی‌های سیاسی مطلق ندارد و فقط استدلال و احتجاج بهتر و مبارزان مفید و متعهد کافی است.

مشکل دیگر مطالعات فرهنگی و اساساً چه نوع مبارزات سیاسی، اولویت‌بندی و رتبه‌بندی محنت‌ها و رویه‌های گروه‌های مختلف، کفایت است. چه چیز قدیم را به حال گذشته میار همه درد و رنج‌های طبقات فرودست جامعه دست‌رسی نابرابر از ابزارهای تولید است. اما ابزارها به اینها نیز استدلال‌هایی را مطرح می‌کنند. به نظر وی در مطالعات فرهنگی و جنبش‌های ملهم از آن، درک و فهم وسیع بری از رنج و محنت وجود دارد که کمتر ساختار یافته‌اند. به عقیده وی، محنت حاصل از تکوین خود را در در وضعیت‌های نابرابر و سوءیافته کمتر از رنج و غمک حاصل از استثمار اقتصادی نیست. وی در اینجا به نظریه عدالت جان ورن (۱۹۹۹) متوسل می‌شود که بر فریادی از چیزهایی تکیه دارد که آنها را کالاهای اولیه<sup>۳۳</sup> می‌خوانند اینها کالاهایی هستند که برای زندگی بیشتر مردم فراخ از اینکه چه هویت یا در کی برای زندگی طرفداران دارند. در حصر چنین فهرستی عورت نفس<sup>۳۴</sup> دیده می‌شود. عزت نفس، احساس خود فرد از ارزشمندی او است و عقیده استوارش عینی بر اینکه به نوبه وی از خیر و برافراش برای زندگی، آموزش بیگانه‌ها دارد. عزت نفس به اطمینانی اشاره دارد که فرد به توانایی اش دارد تا آنجا که هر چهار چوب قدرت نفس است که یک نفر می‌تواند نباشد و اعمال سازد.

با این تعبیر، مطالعات فرهنگی پروژه‌ای است که از نوعی جامعه‌اندازه دفاع می‌کند که در آن هر فرد توانایی انجام بر نامه‌های زندگی اش را دارد چه بسا عزت نفس به تعبیری که در بالا آمده است. هر جامعه‌ای که در آن سیاست معند سیاست بازنامایی و سلب هویت گرفتار عدم توزیع عادلانه ابزارهای بازنامایی است، با خطرانی مواجه است در چنین جامعه‌ای، سیاست‌رهای پخش نمی‌تواند معطوف به تجدید ساختارهای برابری در منابع مادی باشد بلکه تأکید بر تجدید بنای شکان و منزلت افراد است. چون شکان، عینی بر ابزاری است که هر فرد از خودش دارد و این ابزاری که از طریق فرایند‌های بازنامایی هر جامعه شکل می‌گیرد می‌تواند به نحوی تحریف شده شکل گیرد.

- این نوشتارها
- 1-Closure
  - 2-conjuncturalism
  - 3- matainterdisciplinary
  - 4- مطالعات فرهنگی در بدو پیدایش خود، به نحوی چه مطالعه ظاهر شده است. در حالی که بیشتر رشته‌های دیگر، خودشان را تعدید کنند اما مطالعات فرهنگی هر چه بیشتر در صدد بسط خود بر آمد. دلایل اصلی آن هم را ابتدا روشن بود چون این حوزه هم نمی‌خواست خودش را به یک دیسپلین محدود سازد.
  - 5- حال در مقاله هیرانهای نظری مطالعات فرهنگی به این موضوع اشاره کرده که متفکرین مطالعات فرهنگی به گونه‌ای عمل کرده‌اند که گویی روشنفکران از کنشک بوده‌اند و این دیوار بوده‌اند که روزی این دیوار گره خورد.
  - 6-De-naturalizing
  - 7-Mia-representation/ non-representation
  - 8-Cultural recognition
  - 9-misappropriated
  - 10-Primary good
  - 11-Self-respect

